

درس هفتصد و نوزدهم

کیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن بر حقیقت عالم مثال (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر نظر رفقا باشد راجع به مثل افلاطونی صحبتی شد و عرض کردیم که مسئله‌ای در اینجا برتر از آنچه را که افراد اهل بصیرت نقل کرده‌اند... که تمام آنچه که در این عالم، صورت خارجی و صورت شهودی دارد یک جنبه حکائی در عالم مثال دارد و آن عالم مثال، صورت حقیقی آنها است که انسان بر آن صورت حقیقی نمی‌تواند اطلاع پیدا کند مگر اینکه ابزار اطلاع را در اختیار داشته باشد و تأهل برای وصول به آن صورت حقیقی را واجد باشد. این مطلبی است که بیان می‌کنند و ادله و شواهد هم بر این مسئله بوده و درست هم

۱. اگر شما به این قضیه نگاه کنید می‌بینید همیشه در هر زمانه‌ای ابوهیره‌ها بوده‌اند؛ ابوهیره‌ها، ابودرها، بادمجان دور قاب چین‌ها و مؤولین و موجهین همیشه بوده‌اند و ما می‌گوییم [که فقط] زمان پیغمبر [این‌طور] بود و بعدش آمدند روایت جعل کردند و آن آقایان را سرکار گذاشتند! آن وقت برای مردم همواره تأیید و اینها بگیرند. درحالی‌که همیشه این قضیه و این مسئله بوده همان‌طور که الآن هم هست.

بعد از زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - چقدر از همین ابوهیره‌ها پیدا شدند؟! طرف می‌آمد و به امام رضا علیه‌السلام قسم می‌خورد که به همین گنبد قسم، من پیش آقا بودم و ایشان در مورد فلان مطلب این‌طور فرمودند! چطور بنده که چهل سال پیش آقا بودم نشنیدم؟! من که پسر او هستم نشنیدم! همین‌طور افراد دیگر؛ اینها چیزهایی است که آدم باید خیلی حواسش را در موردشان جمع کند. خدا مرحوم علامه طباطبائی را رحمت کند، ایشان تأکید داشتند بر اینکه انسان باید نسبت به خبری که به او می‌رسد دقت کند و تحقیق کند و هر خبری را نمی‌شود قبول کرد. مرحوم سید مرتضی که اصلاً خبر واحد را قبول نداشت و می‌گفت که خبر واحد اصلاً [اعتبار] ندارد، البته خب نظرش عام نبود.* این به خاطر همین بود! هر کسی می‌آمد و خیلی راحت از خودش [حرف] درمی‌آورد. طرف می‌آید و به من می‌گوید: مطلبی که به نظر شما می‌رسد که درست است را بگو و به آقا نسبت بده! به همین راحتی و به همین آسانی! می‌گوید که به آقا نسبت بده و بگو که آقا فرمودند، پدرت گفته است! خب اینها آمدند برای مردم دین درست کردند! اینها آمدند برای مردم اعتقاد درست کردند!

آن وقت شما ببیند چه کسانی به دنبال اینها رفتند؟! افرادی مثل ما رفتند؟! خب ما نرفتیم! چه کسانی رفتند؟! همین‌هایی که می‌بینید هستند و اینها همان کسانی هستند که مرحوم آقا می‌گفتند که سیاهی لشکر هستند، این سیاهی لشگرها دنبال این‌گونه مسائل می‌روند. روایاتی که ابوهیره و سمره و اینها برای خلافت آنها درآوردند این روایت‌ها را عمار و سلمان هم می‌شنیدند، خب چرا ترتیب اثر نمی‌دادند؟! آن سیاهی لشگرها ترتیب اثر می‌دادند؛ آنهایی که یک چیزی در آنها هست؛ نقاط ضعفی هست که شیطان از همان نقاط ضعف آنها وارد می‌شود.

*. رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۰۳.



هست و مسئله به همین کیفیت است.

آنچه را که خدمت رفقا عرض شد یک مسئله‌ای است که از این قضیه دقیق‌تر است و عرض ما این بود که بله، صورت مثالی جنبه واقعی صورت اعیانی اشیاء است و لکن به چه صورت؟! آیا بین این دو انفصال است؟! خب انفصال معنا ندارد؛ معنا ندارد که بین جنبه علی و جنبه معلولی انفصال وجود داشته باشد زیرا نفس الانفصال موجب عدم است؛ یا عدم در معلول یا عدم در علت و یا در هر دو. چون اگر آن حیثیت علی را در نظر بگیریم، آنگاه حیثیت علی قائم به طرفین است و نمی‌شود علت را بدون معلول در نظر بگیریم، البته تقدّم طبعی وجود دارد که همان تقدّم علی است اما نه اینکه آن حیثیت علی باعث بشود شما معلول را به طور کلی مدّ نظر قرار ندهید. اگر می‌گویید که پروردگار خالق است پس مخلوقی باید باشد تا آن ربوبیت به این اّتصاف ثابت شود! یا اگر می‌بینید خدا رازق است پس باید مرزوقی وجود داشته باشد و بدون وجود مرزوق خارجی اّتصاف ربوبیت به صفت رازقیت ممتنع است.

همین‌طور در مسئله علیت و معلولیت آن حیثیت علی معلولیت را اقتضا می‌کند و امکان ندارد شما علت را متّصف به علیت بکنید در حالی که برای او معلولیتی در نظر نگیرید و محال است شما معلولیتی برای او در نظر بگیرید بدون اینکه علیت در اینجا ملاحظه شود. نفس وجود علت بدون اّتصاف به صفت علیت ممکن است باشد ولی در آن موقع علیت هنوز محقق نشده است و موضوع در آنجا پیدا نشده است.

معنای وجود خارجی و عینی

این مسئله ما را به این نکته می‌رساند که در هر جا که آن حقیقت عینی و حقیقت شهودی موجود است در همان نقطه و در همان جا باید حیثیت علی که جنبه مثالی هم هست وجود عینی و وجود خارجی داشته باشد. وجود خارجی و وجود عینی به معنای اتحاد و معیّت است نه اینکه وجود در عالم مثال [مدّ نظر باشد]. مثلاً ما یک عالمی را جدای از این عالم فرض کنیم و اسم آن عالم را عالم مثال بگذاریم متنها چون چشم باطن بین نداریم باید برای دیدن آن به دنبال وسیله و ابزارش برویم؛ نه خیر! در همان جنبه معلولی خارجی، آن حیثیت علی حضور و وجود خارجی دارد یعنی وقتی که شما شخصی را می‌بینید که در این حیاط دارد حرکت می‌کند هم شخص او، هم حرکت او، هم اطوار او هم اعراضش در این حیاط - همه آنها - به صورت مثالی وجود خارجی دارند متنها خود ما گاهی از اوقات آن وجودات غیبی و وجودات صوری را مشاهده نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم و فقط یک ظاهری می‌فهمیم.

تفکر اگزستانسیالیست‌ها

اینهایی که نافی روح و نفس از این انسان و بدن انسان هستند مانند ماده‌گراها چه برداشتی دارند؟! اینهایی که در مکاتب مختلف مانند اگزستانسیالیست‌ها می‌گویند که روح نیست، چه می‌گویند؟! اینها می‌گویند که هرچه هست همین ماده است و همین حرکت است، همین جنبه فیزیکی خارجی است و ماوراء این دیگر چیزی نیست! خب همین‌که الآن دارد می‌بیند، ادراک دیگری مبنی بر اینکه یک واقعیتی پشت این مسئله هست ندارد که با این چشم تو آن واقعیت را نمی‌بینی بلکه این چشم در اینجا وسیله برای انتقال و به عبارت دیگر وسیله وصول و اتحاد با آن حقیقت مجرد است.

همین قضیه مثل [ارتباط] ما نسبت به عالم مثال می‌ماند که ما چشم دیدن عالم مثال را نداریم بلکه عالم مثال وجود خارجی دارد و همین وجودی که شما دارید می‌بینید، مثال است! منتها بروز و ظهورش به این کیفیت است و اگر شما بخواهید به این مسئله یک عمق بیشتری بدهید آن وقت دیگر مسائل و قضایا در اینجا خیلی دقیق و عمیق می‌شود! تمام سیر طولی شخص در این عالم، دیگر در مرأی و منظر او بوده و در آن وضعیت و موقعیت او است.

کیفیت اطلاع بر غیب توسط ائمه علیهم‌السلام

من باب مثال وقتی که یک خبری را به امام علیه‌السلام می‌دهند مبنی بر اینکه فلان مسئله اتفاق افتاده و فلان شخص متولد شده است و فلان مولود به دنیا آمده است، او اخم می‌کند و ناراحت می‌شود نه اینکه امام علیه‌السلام از مسائل آینده اطلاع پیدا می‌کند بلکه الآن دارد با همان مولود همه آن مسائل را می‌بیند؛ یعنی گرچه الآن این بچه طفلی یک روزه است و اندازه‌اش این قدر است و سه یا چهار کیلو وزنش است ولی امام همه آنها را الآن با این دارد می‌بیند، بزرگ شدن او را دارد می‌بیند، تمام کارهایی که او دارد انجام می‌دهد را می‌بیند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که در مسجد کوفه نشسته است و دارد صحبت می‌کند و شخصی می‌آید و خیلی اظهار محبت و ارادت می‌کند، حضرت یک خنده‌ای می‌کند و می‌فرماید:

بله، می‌بینم که از همین باب الفیل در یکی از لشگرهایی که برای کشتن فرزند من حرکت می‌کند تو هم هستی و علم آن لشگر را تو در دست داری!

کی حضرت این حرف را می‌زند؟! فرض کنید ده‌ها سال قبل از این مسئله! ولی همین الآن دارد می‌بیند و می‌گوید می‌بینم! اینکه می‌گوید می‌بینم چه را دارد می‌بیند؟! یعنی با همین چشمم دارم می‌بینم، نه اینکه رجوع کردم به خودم و نفس خودم و یک مسئله آینده را الآن پیش بینی می‌کنم یا اینکه خبرش را به من دادند. همین الآن دارم می‌بینم یک لشگر و گروهی از همین مسجد بیرون می‌آید و پرچم آن به دست تو خواهد بود! آن وقت رو می‌کند و می‌گوید که یا علی چطور می‌شود؟! حضرت می‌فرماید: دیگر همین است و کاری

نمی‌شود کرد.^۱

او نمی‌بیند ولی حضرت دارد می‌بیند. عرض کردم مثل افرادی که چشمشان ضعیف است ولی بعضی چشمشان قوی است، آن کسی که چشمش ضعیف است دلیل بر این نیست که حقایق در جلوی او وجود خارجی ندارد! وجود خارجی دارد ولی این شخص نمی‌بیند، اگر چشم ده‌دهم باشد می‌بیند و اگر حالا بیشتر از ده‌دهم باشد خوب اضافه هم می‌بیند! بنابراین هست اما این نمی‌تواند ببیند! نور چشمش بیشتر باشد می‌بیند، حقایق همه سر جایشان هستند و هیچ‌کدام از جای خودشان تکان نمی‌خورند!

اتحاد بین شهادت و غیب

مسئله اطلاع غیب امام این است، نه اینکه امام به نفس خود رجوع کند و خودش را در عالم مثال ببرد و از این عالم بیرون بیاید و بعد در آنجا مشاهداتی داشته باشد و بیاید آن مشاهدات را برای انسان بیان کند! بلکه همان‌طور که الآن نشسته است و دارد با شما صحبت می‌کند همان‌طور دارد فردای شما را می‌بیند؛ یعنی همین الآن می‌بیند که این شخص فردا دارد چه کار می‌کند. همان‌طور که همین شخص الآن دارد صحبت می‌کند و دارد مطالب را می‌گوید، دیگر بردن به آن عالم و برگرداندن و نقل و انتقالات و مهاجرت و اینها نمی‌خواهد [علم غیب امام هم همین‌طور است]، دیگر دارد نگاه می‌کند، دارد همین‌طور شخص را نگاه می‌کند و می‌بیند! [امام هم] همین‌طور که دارد نگاه می‌کند [آینده] او را هم دارد با او مشاهده می‌کند.

علت اشتباه در آمدن بعضی از مکاشفات علماء

این مسئله همان اتحادی است که بین شهادت و غیب وجود دارد که البته اگر این قضیه تقویت شود انسان نه تنها از عالم مثال و صور مثالیه بلکه از مراتب بالاتر هم عبور می‌کند و می‌رود و دیگر در اینجا مسائلی مطرح است و خلاصه در اینجا خیلی قضایا هست به طوری که بر حسب میزان تجرد و آن قدرت روحی [مطلب فرق می‌کند]؛ اشتباهاتی که افراد در مکاشفاتشان دارند مربوط به این مسئله است، آنهایی که همیشه وعده آمدن امام زمان را می‌دادند و نمی‌شد و می‌گفتند که بدها شد یا اینکه وقت تعیین می‌کردند و نمی‌شد اینها همه به خاطر این است که اینجای مسئله لنگ می‌زند؛ قضیه در همین مرتبه صوری لنگ می‌زند که اینها قدرت اتحاد با آن حقیقت مثالیه را ندارند بلکه صرف یک مشاهداتی هست که آن مشاهدات به واسطه ضعف در مسائل و در عالم تراحم بین علل و معالیل، امکان تغییر و تبدیل آنها وجود دارد و شخص از این مسائل اطلاع ندارد، بلکه فقط

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۷۰. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

به صورت مثالی رسیدند و چون اطلاعی بر آن حقایق بالاتر ندارند لذا صور مثالی هم بر آنها اشتباه جلوه می‌کند.

تلمیذ: در مکاشفه‌ای که شخص پیدا می‌کند؛ بالأخره یک صورتی را دیده است، اگر علت آن یک چیز دیگری باشد چرا معلول به این صورت جلوه پیدا می‌کند؟

استاد: آخر اینکه در اینجا دیده است این نسبت به خصوصیتی است که ممکن است در نفس خود او باشد! فرض کنید کسی که ناراحتی چشمی دارد یک ضعفی دارد که بعضی‌ها از رنگ‌ها برای آنها قابل تشخیص نیست - یکی از ناراحتی‌های چشمی عدم تشخیص الوان و اینهاست، بعضی از ناراحتی‌های چشمی این است که رنگ‌ها قابل تجزیه نیستند و اینها فقط سیاه و سفید می‌بینند - این برگشتش فقط به ضعف وجودی خود آن شخص است! چون آن ضعف وجودی هست و نمی‌تواند عبور کند، آن صوری که در عالم تزامم و کیفیت تحوّل و تبدل از گردونه خارج شدند و تاریخ مصرف آنها گذشته و بیرون آمدند، صور دیگری به واسطه اتصال با ملکوت جایگزینشان شده است و شخص آن صور را مشاهده می‌کند و بعدی‌ها را نمی‌تواند ببیند، وقتی آنها را مشاهده کند خیال می‌کند این واقعیت دارد و می‌گوید که در سال فلان امام علیه‌السلام ظهور می‌کنند در حالی که سال فلان می‌آید و پانزده سال و شانزده سال و هفده سال و بیست سال هم می‌گذرد و هیچ خبری هم نیست!

نه اینکه فرض کنید امام علیه‌السلام در آن موقع می‌بایست ظهور کند، نه خیر! در آن سال یک مسائل و جریاناتی اتفاق می‌افتد که احتمال ظهور حضرت را می‌نمایاند! نه اینکه هست؛ یک وقت می‌نمایاند و یک وقت هست یعنی یک شواهد و قرائنی در این عالم اتفاق می‌افتد که آن شواهد و قرائن به مرتبه تجزّ و فعلیت نمی‌رسد تا اینکه آن صورت خارجی جنبه ثابت پیدا کند بلکه این شخص از آن شواهد و قرائن احتمال می‌دهد حضرت ظهور کنند! التفات کردید؟! می‌بیند یک مسائلی آمد و تغییر پیدا کرد و یک حال و هوایی آمد و عوض شد [لذا می‌گوید که حضرت ظهور خواهد کرد].

بعضی‌ها در مسائل و قضایایی که اتفاق افتاده بود به ضرس قاطع می‌گفتند که مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد و مسائل اتفاق می‌افتد! من می‌گفتم: نه! این اتفاقات هیچ دلیل بر این مسئله نیست. بله! همان طوری که بنده عرض کردم آنچه که مسلم بوده است این بود که ریل قطار عوض شد و این مسلم بوده است و دیگر شد؛ دیگر تمام شد و ریلش عوض شد! حالا این قطار کی ایستگاه‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کند و آیا این ایستگاه‌ها فاصله طولانی دارند یا فاصله نزدیک دارند، آن اوضاع جهانی و اینها به چه کیفیت است و روند حرکت مردم و معرفت مردم در کل عالم نسبت به ظهور حضرت چه حدودی است آنها دیگر دست ما نیست. آنچه را که مشخص خارجی است این است که انسان می‌تواند این مقدار را ادراک کند که حال و هوا دیگر حال و هوای سابق نیست و تمام شد! این را می‌تواند بفهمد که قضیه طور دیگری انجام خواهد

شد اما اینکه حالا بیاییم بنا را بر این بگذاریم که در فلان تاریخ فلان مطلب اتفاق خواهد افتاد، نه، چنین چیزی نیست.

این افرادی که می آیند ظهور حضرت را تعیین می کنند به این اشتباه می افتند، یعنی همین که در عالم مثال و مکاشفات خودشان می بینند تغییری پیدا شد می گویند که این همان است. نه، این همان نیست، بلکه یک وضعیتی پیش آمد و یک سی درصدی به جلو رفت و یک تکانی خورد یک مقداری جلو رفت ولی نه! این ممکن است ادامه پیدا کند، بعد پنج درصد به آن اضافه بشود بعد یک دفعه پانزده درصد اضافه شود بعد متوقف شود! اینها را دیگر نمی توانیم [ادراک کنیم] و خیلی از این قضایا و مسائل اتفاق افتاده است.

در همان زمان سابق - زمان شاه - که ما بودیم واقعاً کسی در تصورش می گنجید که یک روزی شاه برود و رژیم شاهنشاهی سقوط کند؟! اصلاً کسی باور نمی کرد! سلطه و هیمنه دستگاه سلطنت و حکومت به نحوی بود که به طور کلی قدرت باور را از انسان گرفته بود! یعنی انسان نمی توانست یک هم چنین باوری را ولو به نحو احتمال در خود بیاورد! لذا افرادی هم که از اشخاص مسائلی را نقل می کردند [افراد نمی پذیرفتند].

قضیه ای را خود مرحوم آقای مطهری وقتی که از آن سفری که رفته بود مراجعت کرده بود به پدر ما گفت و بنده هم در آنجا حضور داشتم:

مرحوم پدر ما به آقای مطهری این مطلب را فرمودند که شما میزان باور ایشان را نسبت به این جریانات چقدر ارزیابی کردید؟ آقای مطهری گفتند که خود من این قضیه را به ایشان گفتم که شما چقدر بر این مسئله که شروع شده است باور دارید؟ ایشان گفتند که ما این مسئله را شروع کردیم گرچه بعد از سیصد سال به نتیجه برسد؛ خواهد رسید ولو بعد از سیصد سال!

من این را تا به حال به این کیفیت نگفتم. عین عبارت آقای مطهری به پدر بنده بود والا می گفتند: فردا! همین فردا را دارم می بینم! درست شد؟! چطور این سیصد سال یک دفعه ده روز، پانزده روز شد؟! همین شد دیگر...! یک دفعه قضیه چه شد؟! قضیه چطور شد که یک دفعه سیصد سال شد ده یا پانزده روز؟! یک دفعه همه چیز به هم ریخت. همه دستگاهها، پیش بینی ها، قضایا، بگیروبیند، تانکها و فلان به هم ریختند! این حرفها را چه کسی باور می کرد؟! این حرفها نبود! همه می گفتند که بالأخره یک جوری مسائل توافق می شود و یک مسائلی ردوبدل می شود، حالا یک مقداری امتیاز به این، یک مقداری امتیاز به آن [می دهند] تا به این کیفیت نباشد.

وقتی [انقلاب شد] ما در آن موقع مشهد مشرف بودیم، عموی ما به خیابان آمده بود و هاج و واج نگاه می کرد، می گفت: جدی؟! یعنی ما باور کنیم؟! اتفاقاً شبها که زیارت امام رضا علیه السلام می رفتیم امام رضا سرش خیلی خلوت بود و همه مردم در خیابانها و پای این مسائل بودند! هفت نفر، هشت نفر، ده نفر، در کنار ضریح بودند، حالا که هروقت مشرف می شویم دستمان به ضریح نمی رسد ولی آن موقع تمام دستمان را هم پهن می کردیم باز کم هم می آمد! گفتم که امام رضا خیلی غریب شده ای! سرت خیلی خلوت شده است ولی

بہتر است! بگذار همهٔ اینها در خانه‌هایشان بروند و [فقط] خودمان اینجا باشیم تا هر چه عقده داریم که دستمان به ضریح نمی‌رسید [خالی کنیم]! حالا دیگر زیادی هم می‌آید؛ هر چه دستمان را پهن می‌کنیم زیاد هم می‌آید! واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است! چقدر مردم... واقعاً عجیب است! [آدم] به یاد زمان پیغمبر و شستن جنازهٔ پیغمبر [می‌افتد]! به‌به! آدم مطالب زیادی می‌تواند به دست بیاورد، حالا کمی از آن را می‌تواند بگوید و بقیه را نمی‌تواند ولی بالأخره مطالبی به دستش می‌آید که میزان معرفت [افراد سنجیده می‌شود]؛ این همه می‌گفتند که معرفت به دست بیاورید، معرفت به دست بیاورید و فهم به دست بیاورید برای این است، برای این موقع است که آن اصل و اساس کنار می‌رود و صور جای آنها را می‌گیرد؛ صورت‌ها و پرده‌ها می‌آید جای آن را می‌گیرد اصلاً امام رضایی دیگر در کار نیست، امام رضا کیست؟! او هم بالأخره گنبدش را دارد؛ صحن و سرایش هم که به جایش هست، فعلاً به مسائل دیگر [برسیم]!

بله! همین پارسال بود که فیلم حضرت یوسف را شب‌ها در تلویزیون نشان می‌دادند، نمی‌دانم هر شب بود یا هر هفته بود؟! هر هفته بود. نمی‌دانم چه شبی بود! خلاصه ما که تلویزیون نداریم تا از این فیوضات بهره‌مند شویم! یک روز یکی در خانهٔ ما آمد و گفت که من از فلان شهر آمدم، نظر شما راجع به [فلان] برنامهٔ تلویزیون چیست؟ گفتم که ما اصلاً تلویزیون نداریم، چیزی که من ندارم چگونه در موردش بگویم؟! گفت که حالا یک چیزی بگو! گفتم: برو آقا برو پی کارت! می‌گویم که تلویزیون ندارم! مدام می‌گوید که آقا بگو! [خلاصه] من یک شب حرم مشرف می‌شدم دیدم که چند نفر دارند باهم می‌آیند که اصفهانی هم بودند، داشتند باهم اصفهانی حرف می‌زدند. آن یکی می‌گفت: بیا به حرم برویم و آن دیگری گفت: خب اگر حرم برویم فیلم از دستمان می‌رود؛ فیلم از دسیمون می‌رود! دعوا می‌کردند! گفت که نه اول فیلم را تماشا کنیم بعد سر فرصت حرم برویم! گفت که می‌رویم و زود زیارت می‌کنیم و برمی‌گردیم! خلاصه دوییدند و دوییدند که زود یک حرمی بروند و زیارت بکنند و الفرار به سمت فیلم... خب این زیارت مردم است؛ یعنی امام رضا علیه‌السلام را با یک فیلم می‌فروشد!

اینها چیزهایی است که ماها و شماها همه باید روی این مسائل برنامه‌ریزی کنیم یعنی وضعیت خودمان و ارتباط خودمان و میزان توقع خودمان را از مردم و افراد و اشخاص [متناسب کنیم]، حالا اینهایی که این طوری بودند نه اینکه بچه باشند؛ سنشان چهل یا پنجاه سال بود! یکی از آنها جوان بود ولی دو یا سه‌تای آنها مسن بودند و معلوم بود که اهل زیارت و این چیزها هم هستند.

همین است! همین هستند، این همان است که اگر تقوی به توقی بخورد زیارت را رها می‌کند و بلند می‌شود می‌رود دنبال اینکه ببیند چه خبر است! این همانی است که اگر یک حال و هوایی پیدا شود، آن اصل را فراموش می‌کند! التفات می‌کنید؟! مسئله را فراموش می‌کند!

چند روز پیش حرم مشرف شدم و گذرم به صحن افتاد، اسم صحن چیست؟! مسجدالأقصی؟! قدس؟! آهان اسمش را قدس گذاشته اند!! یادم هست یک وقت با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که داشتیم مشرف می شدیم گذرمان به اینجا افتاد، فرمودند:

این اسم گذاری اهانت به حضرت است! اهانت به حضرت است که انسان در کنار این گنبد و بارگاه، نام قدس را بیاورد و در اینجا ارائه بدهد!

معنایش این است دیگر! یعنی به اینها اهمیت دادن و...! شما خیلی جاها را می توانید قدس نام بگذارید چرا در کنار صحن و سرای علی بن موسی الرضا علیهما السلام باید این اسامی بیاید؟! چرا باید قدس و فلسطین بیاید؟! مگر اسامی ائمه قحط است خب چرا این را صحن الجواد نمی گذارید؟! صحن الکاظم نمی گذارید؟! چرا این را صحن موسی بن جعفر علیهما السلام نمی گذارید؟! چرا صحن امام سجاد علیه السلام نمی گذارید؟! چرا صحن امام هادی علیه السلام نمی گذارید؟! چرا نباید اینها باشد؟! می بینید چه می خواهیم بگویم؟! به آن نکته دقت کنید! ایشان این را می خواستند بگویند که زائری که دارد به سمت امام رضا می آید را یک دفعه عین موشک به سمت قدس می پیچانید، خب این زائر دارد به این سمت می آید! می گویند که نه آقا همه یکی است دیگر چه فرق است؟! اگر این همان است پس چرا آن را برداشتی و در اینجا گذاشته ای؟! چرا امام رضا را نمی برند در آنجا بگذارند؟! چرا از امام رضا فرار می کنند؟! ولی آنجا را برمی دارند و اینجا می آورند؟! این چه قضیه ای است؟!!

آن کسی که دارد به سمت امام رضا علیه السلام می آید فقط باید به سمت امام رضا بیاید، من حتی به رفقایی که می آیند می گویند که ما زیارت امام رضا رفتیم [بعد] سر قبر مرحوم والد هم رفتیم، می گویم: برای چه ایشان را کنار امام رضا می گذارید؟! برای چه می گذارید؟! امام رضا و... نداریم! ما «واو» نداریم، این واو حرف عاطف در اینجا غلط است، انسان هر جایی که حرف عطف نمی تواند بیاورد! ما زیارت امام رضا علیه السلام و همین طور هم سر مزار مرحوم آقا رفتیم! گفتم: واو نیاورید، بگویند که زیارت امام رضا رفتیم و تمام شد! سر مزار مرحوم آقا رفتی خب رفتی، بنده این دفعه سر مزار ایشان نرفتم، حال نداشتم، شلوغ بود، زن ها بودند، گذرم از جای دیگر بود، نتوانستم بروم. حالا در سرم بزنم که این زیارت نیمه کاره ماند؟! مگر من می توانم برخلاف آنچه که همین بزرگان به ما تعلیم دادند عمل کنم؟! نمی توانم! قضایای همه آنها جور دیگری بوده است؛ شنیده اید، دیده اید، در کتابشان خوانده اید، از زبان خودشان شنیده اید کسی که آن طور در ارتباط با امام رضا صحبت می کند آن وقت انسان باید حالا بیاید بگوید که ما زیارت امام رضا رفتیم و...؟! اینها غلط است!

کسی که به زیارت امام رضا می رود دیگر قدس و مُدس و اینها نباید در ذهنش بیاید، امروز قدس است فردا نمی دانم کجاست و پس فردا فلسطین است نمی دانم دو روز دیگر ونزوئلا است چهار روز دیگر پکن است

و از این چیزهایی که خلاصه همین طور داریم می شنویم! [صحیح نیست که] اینها را جزو این قضایا و اینها قرار بدهند. اینها تشخیص‌هایی است که این تشخیص‌ها را فقط اولیاء خدا می‌توانند بدهند، آنها می‌توانند ادراک کنند که این ولایت در چه جایگاهی قرار دارد و سایر مسائل در جایگاه خودشان قرار دارند.

ما بیت‌المقدس را تخطئه نمی‌کنیم، قدس را تخطئه نمی‌کنیم، پدر ما هم قبل از اینکه اسرائیلی‌ها و یهودی‌ها بیایند آنجا را بگیرند به آنجا رفته و آنجا را زیارت کرده است! در آن سفری که رفته بودند یک هفته یا چهار یا پنج روزی هم در بیت‌المقدس بودند و زیارت کردند ولی هر چیزی جای خودش را دارد. خیلی هم تعریف می‌کردند و اتفاقاً می‌گفتند که چه شهر نورانی‌ای است! خب همه انبیاء در آنجا بودند، پیغمبران در آنجا بودند، اولیاء بودند، بزرگان بودند، باید هم این طور باشد، آثار وجودی‌شان همین است ولی تمام اینها در مقابل امام رضا صفر است! نه یک! بلکه صفر، صفر، صفر! آن وقت این صحیح است که انسان بلند شود به سمت ...! من داشتم به حرم می‌رفتم اصلاً به زبانم نمی‌آمد بگویم که آقا این صحن قدس کجاست؟! چون راه را بسته بودند گفتم که این صحنی که همین کنار هست کجاست؟! به زبانم نمی‌آمد! نمی‌توانستم [قدس] بگویم! گفتم که این صحنی که کنار هست و یک چیز قلمبه‌ای وسطش هست کجاست؟! بزرگان این مسائل را این طور دقیق رعایت می‌کردند و به این نحوه به ما یاد می‌دادند که چطور باید باشیم، زندگی ما باید چطور باشد، فهم و معرفت ما باید چطور باشد و نسبت به اشخاص باید به چه کیفیت باشیم. آن پایه‌ای که برای انسان در نفس به وجود می‌آید، آن پایه می‌تواند مطالب را خوب ارزیابی کند، آنچه را که در دوروبرش می‌گذرد را می‌تواند خوب ارزیابی کند و الا مردم همین هستند. پس مسئله به این کیفیت هست و مطلب تمام است.

نکته‌ای که اضافه بر این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه به چشم می‌خورد که بر آن اساس این مطلب شکل گرفته است عبارت از یک حقیقتی است که این حقایق نوعی خارجیه که در قالب اشیاء جزئی و وجودات جزئی و هویات جزئی هستند، به واسطه اتصال و ارتباطشان با آن کیفیت شکل‌گیری که از اراده پروردگار به یک شکل منسجم در خارج ظهور پیدا می‌کنند و آن شکل منسجم عبارت از نفس ناطقه است، آن شکل منسجم عبارت از نفس صاهله است، آن شکل منسجم عبارت از نفس نائقه است، هر کدام از این اشکال منسجم [اعم] از [صورت حماریت، صورت بقریّت، صورت ابلیت، صورت نملیت، صورت اسدیت و دیگر صورتهای مختلف که این اشکال جزئی از او هستند تمام به یک صورت کلی مرتبط می‌شوند که آن نفس ناطقه کلی است که به صورت انسان است و آن نفس غیر ناطقه حیوان دیگر است و همین طور بر آن وزان این شیء خارجی به اعراض مختلفه خودش صورت پیدا می‌کند. به طوری که می‌گویند: یک اثر انگشت در خارج یکی نخواهد شد. کیفیت این صورت چشم در خارج یکی نخواهد شد مثلاً اگر دو مولود عین هم به دنیا بیایند اینها یکی نخواهند شد!

این صورت‌هایی که در اینجا به اشکال مختلف درمی‌آیند همه اینها یک اختلاف عرضی دارند و یک اشتراک ذاتی دارند؛ آن اشتراک ذاتی آنها همان است که آنها را به این صورت درمی‌آورد و آن اختلاف عرضی شان همان است، - این را که دارم عرض می‌کنم در لابه‌لای کلمات اینها نیست بلکه این را خود بنده از مطالبی که بزرگان در کتب عرفان نظری خودشان مطرح کرده‌اند نقل می‌کنم - آن اشتراک اشتراکی است که کیفیت ذات آنها را قوام می‌بخشد و آن اختلاف هم همان خصوصیات خارجی و اعراض خارجی را قوام می‌بخشد.

تعریف مثال افلاطونی

لذا شما که می‌بینید بسیاری از بزرگان اختلاف هویت اشیاء را اختلاف ذاتی نمی‌دانند به خاطر این مسئله است؛ اینها می‌گویند که این اختلاف فقط در عرض است اما در واقع یک هویت خارجی بیش نیست که البته ما تا حدودی با این مسئله موافقت داریم اما نکته اصلی این است که آن حقیقت نفس ناطقه‌ای که از آن نفس ناطقه این نفوس ناطقه جزئی به وجود می‌آید یک جنبه سعی و کلی دارد که آن جنبه سعی و کلی اقتضای اشتغال صور مختلفه الاعراض را در آن وجود صورت کلی حائز است، به آن صورت کلی مثال افلاطونی می‌گویند.

مقام واحدیت، مستجمع ظهورهای مختلف

یعنی آن صورت کلی که حالا اگر ما به عبارت دیگر اصطلاح را عوض کنیم و به مقام واحدیت برگردانیم که مقام واحدیت جامعیت در استجماع اراده‌های مختلف نسبت به ظهورهای مختلف هست، در این مقام واحدیت همه چیز جمع است؛ یکی از آنها نفس ناطقه است! کدام نفس ناطقه؟! همین نفس ناطقه کلی که برای نفوس ناطقه همه اشیاء مبدأ می‌شود، در همین مقام واحدیت نفس غیر ناطقه کلیه وجود دارد، در همین مقام واحدیت نفس ناطقه دیکه و امثال ذلک وجود دارد که اینها هر کدام برای خودشان یک جنبه سعی و جنبه اطلاقی دارند که از آن جنبه سعی و اطلاقی است که هویت‌های خارجی نشئت می‌گیرند و آن صورت با حقیقت مجرد تناسب و تسامخ دارد. تسامخ آن صور خارجی به خاطر همان صورت کلی است که در اینجا این طور است.

البته ما در اینجا می‌توانیم این مسئله را به آن جنبه تبیین و تفسیر مسئله ولایت ببریم که این قضیه ولایت و صورت کلیه در نفس ناطقه به اضافه صور کلیه دیگر همه آنها باز در یک نقطه اشتراک دارند که این مسئله بالاتر از مثل افلاطونی می‌رود و از آنجا پا را یک قدم بالاتر می‌گذارد و آن عبارت از همان حقیقت نقطه مرکز واحدیتی است که از آن نقطه تمام بروزات و ظهورات به شکل مثل تحقق پیدا می‌کند و از مثل به صور خارجی

و به هویت خارجی می‌رسد که آن نقطه اسمش ولایت یا نفس‌النبی یا **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ** یا صادر اول و امثال ذلک است که در آنجا به این کیفیت ترسیم پیدا می‌کند.

بنابراین هم به شکل فلسفی مسئله می‌تواند به آن کیفیت از نقطه‌نظر حقیقت وجود و مجرد وجود و اختلاف اعراض در وجودات خارجی به آنجا برسد و هم از نقطه‌نظر شهودی و هم از نقطه‌نظر مبانی منقوله از دلایل نقلی می‌توانیم به این مسئله دسترسی پیدا کنیم و همه را در یک نقطه توجیه کنیم.

تلمیذ: مسئله مثل افلاطونی که شما بیان کردید مرتبه نزول اسماء از مرتبه واحدیت است؟

استاد: بله، البته بعد از مرتبه واحدیت است و در خود مرتبه واحدیت نیست.

تلمیذ: خود مرتبه واحدیت دیگر همان اسماء است ...!

استاد: ببینید مرتبه واحدیت استجماع همه صور به آن اعیان کلیه خودشان است.

تلمیذ: همان کلی که دارد نزول می‌کند در اینجا و در این مرتبه بروز مثل افلاطونی است.

استاد: بله بله.

تلمیذ: در این مرتبه؟

استاد: بله در این مرتبه.

تلمیذ: که بالاتر از این را دیگر افلاطون ندیده.

علت قابلیت استجماع اسماء و صفات نفس ناطقه انسان

استاد: نه نه. بالاتر از واحدیت هم که ما نداریم یعنی همان حقیقت واحدیت عبارت از همان نفس رسول الله است که نفس رسول الله در آن مرتبه عالیة انسانی است و در آن مرتبه شما همه موجودات را می‌توانید مشاهده کنید اینکه نفس ناطقه انسان قابلیت استجماع اسماء و صفات است برای همین مسئله است، این نیست که فقط حاکی از خودش باشد بلکه حاکی از حمار هم هست حاکی از بقر هم هست حاکی از ابل هم هست حاکی از جن هم هست حاکی از انس هم هست حاکی از جماد هم هست حاکی از نبات هم هست این نفس ناطقه که می‌تواند حکایت کند چه چیزی در او هست که به واسطه او این جنبه حکائی قرار دارد؟! آن عبارت از همان حقیقت واحدیتی است که در نفس رسول الله هست و به واسطه او در هویت‌های انسانی قرار داده شده است و در بقیه نیست.

تلمیذ: افلاطون در تحت انبیاء گذشته بود و انبیاء گذشته هم در مرتبه اسماء بودند و به ذات نرسیده بودند؛ آیا علتش همین است؟ چون این ممکن است در شروع به مرتبه واحدیت رسیده باشد و کیفیت نزول اسماء را به این صورت دیده باشد. ممکن است به این برگردد؟!

اختصاص انکشاف مقام توحید و فنای ذاتی به شخص متصل به مقام احدیت

استاد: بله قطعاً همین است دیگر! آن کسی که عبور می‌کند و به آن مقام هو می‌رسد که عرض کردم

همان مقام احدیت است، او می تواند به حقیقت توحید و فنای ذاتی اتصال پیدا کند ولی وقتی که در مقام اسماء است چطور می تواند به آن نقطه واحد برسد؟! اینکه خودش هنوز در اسم گیر است؛ آن اسم جامع را که هنوز پیدا نکرده است! آن اسم جامع پیغمبر و ولایت پیغمبر است و آن کسی است که می تواند به این قضیه برسد.

تلمیذ: مرتبه مثل از واحدیت پایین تر است؟

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: بروز صور و ...؟

استاد: نه همان است، در واحدیت است

تلمیذ: ولی پایین تر از واحدیت است؛ نزول واحدیت است!

استاد: ببینید ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم، هرچه هست واحدیت است متنها خود واحدیت مراتب دارد، شما همین که می گوید: خدا از مقام هو هویت خارج شد دیگر تمام است! حالا که این تمام شد آیا به یک مرتبه، ظهور است؟! نه، هزاران ظهور همین طور در مراتب پایین دارد و به همه اینها واحدیت می گویند، ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم یعنی وقتی که ظهور شد، دیگر شد و چیزی دیگر بعد از ظهور به عنوان غیب نیست که به عنوان آن غیب ما اسم واحدیت را از او برداریم و اسم دیگر بر او بگذاریم ولی خود واحدیت یعنی رأس الواحدیت [مورد نظمان است].

منظور از «نقطه الوحدة بین قوسی الأحدیة و الواحدیة»

لذا محی الدین در اینجا دارد که «نقطه الوحدة بین قوسی الأحدیة و الواحدیة»^۱ آن حلقه اشتراکی که واحدیت را به احدیت ربط می دهد، یعنی سر آن قمه و سر آن نقطه که اگر آن نقطه وحدتش را بزنی در هو هویت می رود نفس پیغمبر است، یعنی مرتبه نزول هو هویت همان نفس پیغمبر می شود که در رأس است، حالا که این تحقق پیدا کرد آن وقت بعدش دیگر هست؛ بعدش مثل افلاطونی شروع می شود و پس از آن صور جزئی می آید و خلاصه در عوالم مختلف شکل پیدا می کند.

تلمیذ: می فرمایید که در باب مثل بعضی از مطالب افلاطون خوب است ولی بعضی را قبول ندارم، اینها چه مطالبی است؟

استاد: حالا [بعداً] عرض می کنم و [به آنها] می رسم. بنده اول آمدم تا به مسئله افلاطون یک صورت تقریبی بدهم، گرچه اینها در اسفار نیست و ما در اینجا یک مقداری چاشنی شهود را به این مسئله اضافه کردیم لذا با همان تقریر در جنبه علیت و معلولیت بین مثال عرض کردم تا اصل مسئله و قضیه روشن شود و پس از آن، اشکالی که خود افلاطون دارد. خب البته افلاطون نسبت به این مطالب شاید نخواهند بیان کند یا اینکه

^۱ . صلوات کبیره (نسخه خطی)، ابن عربی، ص ۱۶۱.

بالآخره شاید مطالبی قابل عرض باشد.

تلمیذ: علت اینکه بعضی از اعداد در ریاضیات خصوصیات منحصر به فردی دارند مثل ثابت اویلر و ثابت p یا ثابت لاگرانژ یا ثابت میکل آنژ یا ثابت پلانک در فیزیک چیست؟! خب بعضی از قوانین در فیزیک هستند که معادلاتشان خصوصیات منحصر به فردی دارند و در سایر پدیده‌ها از آنها استفاده می‌شود. این هم به مُثُل مربوط است؟

استاد: بله دیگر، این هم یک چیز جامع بین خودش و بقیه است که در اینجا آن فقط می‌تواند حلقهٔ رابط باشد. مثل عدد p به‌خصوص.

تلمیذ: حالا عدد p هست و به جز آن اعداد دیگری هم هستند که منحصر به فرد هستند و خصوصیات شگفت‌آوری دارند که در حل معادلات ریاضیات و شبیه‌سازی در فیزیک کاربردهای فراوانی دارند.

استاد: شبیه‌سازی است.

تلمیذ: آیا اینها یک حقیقت کلی است که به‌واسطهٔ یک عدد به‌خصوص توجیه می‌شود؟! این به مُثُل برمی‌گردد؟!

استاد: بله.

تلمیذ: در این باره مرحوم آخوند در کتاب شواهد هم اشاراتی کرده‌اند.

استاد: در مورد این قضیه محی‌الدین خصوصاً در کتاب فتوحات در جاهای مختلف و خیلی زیادی نقل

می‌کند، در فصوص هم هست اما در فتوحات به‌خصوص در تمهیدات هم اشاره دارد به‌طورکلی در این کتب

محی‌الدین خیلی بر این مسئله اصرار و پافشاری دارد.

تلمیذ: شبیه همین مسئله که در علوم غربیه و جفر در ارتباط با علم اعداد وجود دارد، در ریاضیات

هم به همین صورت هست منتها در اینجا زبان فیزیک بر عالم طبع است ولی در علوم غربیه شبیه‌سازی به زبان عالم مثال است.

استاد: به زبان ماوراء.

اللهم صل علی محمد و آل محمد